

- ۱..... بحث تسخیر طبیعت:
- ۲..... بحث اول: حدود تصرف انسان در عالم طبیعت
- ۲..... بحث دوم: تغییراتی که در خصوص انسان داده می شود.
- ۲..... بحث سوم: تمتعات به عالم طبیعت
- ۲..... بحث تزئین:
- ۳..... تکمله بحث کسب: روایت حکم تحریم تکسب آرایش گری
- ۳..... بحث سندی:
- ۳..... بحث دلالتی:
- ۴..... ادله بطلان ظهور روایت:
- ۴..... دلیل اول: عدم اعتبارسند روایت
- ۴..... دلیل دوم: سیره مستمره و ارتکاز قطعی
- ۵..... دلیل سوم: ذات خود کسب

بحث تسخیر طبیعت:

که در واقع تصرف در عالم طبیعت است. جنگلها، مراتع، کوهها، فضا و بخشهای مختلف این شکلی یک بحث است. که تسخیر طبیعت یا تصرف در مظاهر کون و حیات است. تصرفاتی که موجب تغییراتی در عالم و طبیعت می شود. یک بحث هم تمتعات و انتفاعات به مظاهر طبیعت است. اینها بینشان عموم و خصوص من وجه است و

در آن بخش اول باید به هر دو زاویه نگاه کرد. با تفاوتی که دارد یا اینکه دو بحث کرد. یا اینکه یک بحث در دو مقام و دو فصل تقسیم کرد. با توجه به اینکه تفاوت‌هایی میان این وجود دارد.

بحث اول: حدود تصرف انسان در عالم طبیعت

یک بحث این است که تا چه حد انسان می‌تواند در عالم طبیعت تصرف و تسخیر کند. دستکاری طبیعت و تصرف در طبیعت و تسخیر طبیعت به نحوی که تغییر بدهد این یک بحث است خیلی بحث جالبی است. ما یک مقداری به آن اشاره کردیم. خیلی دامنه دار است. لیغیر لخلق الله و چیزهای دیگر و فن آوری امروز و تمدن امروز از دیر باز بشر اینطور بوده و از خصوصیات بشر این است که می‌تواند مواد خام را تغییر بدهد. ولی در دنیای امروز این امر خیلی دامنه پیدا کرده است.

بحث دوم: تغییراتی که در خصوص انسان داده می‌شود

بحث دیگر این است که تغییراتی که در خصوص انسان داده می‌شود. و امکان دارد داده بشود. چه به شکل اشکال روانشناختی و به کارگیری علوم انسانی و شیوه‌های تربیتی و روانشناختی و اینها، چه در حوزه بدن با مسائل ژنتیکی و مهندسیهای ژنتیکی و امثال اینها که خود این هم دو بخش دارد که یک بخشش به حوزه بحثهای طبیعی بر می‌گردد. یک بخشش به حوزه علوم انسانی بر می‌گردد.

بحث سوم: تمتعات به عالم طبیعت

تمتعات به عالم طبیعت و به نعم دنیایی و استفاده کردن از این نعم دنیایی که این سه بخش می‌شود. که سومی را به عنوان زهد و این حرفها شاید در آینده در یک جایی بحث کنیم.

بحث تزئین:

ما تا حدی مفصل بحث کردیم. چهار چوب مفصلش را بحث کردیم. مراحل بحثش هم مشخص شد. و بعضی بخشهای آن هم بیشتر بحث شد.

در هر یک از این سه، چهار مبحث اول بحث می‌شود که آیا این امر فی حد نفسه جایز است؟ یا جایز نیست؟ و اینکه کجا جایز است؟ و کجا جایز نیست؟ کجا حرام است؟ و کجا مکروه است؟ و حدود این آزادی که در تسخیر طبیعت است در تصرف در انسان است. در تمتع به نعم دنیایی است، یا تزئین به زیئتهای دنیایی است. گفتیم همه اینها یک حدودی دارد. حدود تحریمی و تنزیهی دارد. و در هر یک از اینها سه فصل دارد، یک فصل این است که خود این عمل جایز او غیر جایز و حدود محدوده آن چیست.

بحث دوم این است که دیگری بخواهد نسبت به کسی این عمل را انجام بدهد. اگر مصداق داشته باشد چگونه است. و فصل سوم در هر یک از اینها این است که اکتساب به اینها اگر به عنوان شغل و حرفه بشود چه حکمی دارد؟ که راجع به تزیین و حکم اکتساب به آن در پنج قسم و پنج نوع بحث کردیم که این اقسام و انواع در کلمات تفکیک شده نبود.

تکمله بحث کسب: روایت حکم تحریم تکسب آرایش گری

در تکمله آن بحث یک روایتی وجود دارد که گویا به طور عام و مطلق یک حکم تحریمی و تنزیهی را روی تکسب و استیجار برای عمل آرایش گری می آورد. این روایت همان روایتی است که مرحوم صدوق به اسناد جازم نقل کرده اند. و به صورت مجهول الروایه نیست. به اسناد جازم و فعل معلوم است. اینجا مرحوم صدوق می فرمایند: که محمد بن علی بن حسین مرحوم صدوق فرموده اند که قال علیه السلام معلوم نیست کدام یک از معصومین ولی نسبت جازم به معصوم می دهد. که لا بأس بکسب الماشطه ما لم تشارط و قبلت ما تؤتی و لا تصل الشعر المرأه به شعر امرأه غیرها که بحثهای دیگری است که قبلاً بحث کردیم. در این روایت که به اسناد جازم آمده، اما اینجوری فرموده اند که لا بأس بکسب الماشطه ما لم تشارط و قبلت ما تؤتی. اگر شرط نکند و قرار داد مشخصی نبندد کسب آن مانعی ندارد. یعنی تبرعاً انجام بدهد، آنها هم یک چیزی به او بدهند. مفهوم شرط این جمله است که اگر شرط بکند یعنی در اجاره ای بخواهد عقدی جاری بکند استیجاری انجام بشود، اجیر بشود که این عمل آرایش گری را انجام می دهد به مبلغ صد هزار تومان یا پنجاه هزار تومان یا هزار تومان اگر شرط بکند مانعی دارد.

بحث سندی:

از نظر سند گفتیم که یک دیدگاهی است که مطلق مراسلات صدوق معتبر است. یک دیدگاه تفصیلی است که اسنادات جازم ایشان را معتبر می داند که آن هم معتبر است. مثل مرحوم آقای بروجردی و آقای فاضل و تا حدی امام هم به این گرایش دارند. یک دیدگاه هم این است که این با بقیه فرقی نمی کند که نظر ما هم همین است. ما هم مثل آقای خوئی و آقای تبریزی و اینها می گوئیم که فرقی نمی کند این مرسله است و اعتباری ندارد.

بحث دلالتی:

به لحاظ دلالت یک بحث در اینجا همان مفهوم شرط است. این هم محل اختلاف است. اگر کسی قائل به مفهوم شرط در اینجا نباشد. طبعاً مستقیم نفرموده است که کسب الماشطه عند الاشتراطه منعی دارد و فیه بأس، بلکه می گوید لا بأس ما لم تشارط از این جهت اگر مفهوم شرط را قائل نباشد منعی در آن وجود ندارد. چون مفهومی

است که می گوید اگر شرط بکند مانعی دارد. این مفهوم شرط اگر پذیرفته نشود، این روایت اینجا هم دلالتی ندارد. مثل آقای فاضل و اینها مفهوم شرط را قبول ندارند. اما اگر بپذیریم که حق هم پذیرش مفهوم شرط است، همانطور که عمده محققین می گویند. این روایت ظاهرش این است که إذا اشترط و اگر به نحو لفظی و معاطاتی عقد جاری بشود که در مقابل این آرایش گری این مبلغ را می گیرم، این مانع دارد. که حق در اینجا این است که مفهوم شرط دارد.

نکته دوم هم این است که اگر ظاهر این روایت بپذیریم، مفهومش این است که إذا اشترط ففیه بأس، این إذا اشترط ففیه بأس ظاهرش حکم الزامی است، یعنی اشکال دارد. به قرائن حکم و موضوع معامله باطل است. بأس در معامله احتمال دارد که بگوییم حکم تکلیفی است و احتمال دارد بگوییم حکم وضعی است. و احتمال دارد بگوییم هر دو را می گیرد. آن ففیه بأس در مفهوم یا این است که حکم وضعی و تکلیفی هر دو را می گیرد. یا لا اقل حکم وضعی مصداق روشنش هست. یعنی معامله باطل است. و أخذ مال در مقابل این جایز نیست و باطل است. وقتی می گوییم این امر فیه بأس در غیر معاملات که باشد، ظهورش در حرمت تکلیفی است. در معاملات به نظر می آید مصداق اصلی و ظاهر اولیه اش همان اشکال وضعی است، اما ممکن است بگوییم اطلاق دارد و تکلیفی را هم می گیرد. ولی به هر حال وضعی را می گیرد.

اگر ما مفهوم شرط را بپذیریم، یعنی اگر کسی سند این را بپذیرد و مفهوم شرط را هم بپذیرد. و ظهور فیه بأس را هم در بطلان بپذیرد، آنوقت ظاهر روایت تا اینجا اگر کسی این مراحل را بپذیرد، این می شود که اجیر شدن و آرایش گری اگر با شرط قبلی باشد یعنی به عنوان عقد اجاره باشد باطل است. اما اگر تبرعاً انجام بدهد و هر چه به او بدهند بگیرد، یعنی در واقع او کار تبرعی کرده، آنها هم پولی تبرعاً به او دادند، این مانعی ندارد.

ادله بطلان ظهور روایت:

دلیل اول: عدم اعتبار سند روایت

این است که دلیل سندی است و سندش هم سند متقنی نیست. بنابر آنچه که ما عرض کردیم. و فوقش هم اگر کسی این را بپذیرد باید در حد کراهت و اینها بپذیرد و الا سندش معتبر نیست.

دلیل دوم: سیره مستمره و ارتکاز قطعی

که اجازه نمی دهد که ما پایبند به این دلالت جدی صریح الزامی این باشیم، این است که یک سیره مستمره و ارتکاز قطعی یا اطمینانی وجود دارد که نمی گذارد که انسان حرمت را اینطور قائل بشود. ما خودمان را جای کسی می گذاریم که این سند را قبول کرده است. اگر سند را بپذیریم بالاخره انسانهای بزرگی قائل شدند به اینکه این

اسناد جازم اسناد معتبر نیست. اگر این را بپذیریم دو نکته مانع می شود. یک نکته لبیه خارجی داریم، یک نکته داخلی داریم. نکته لبیه خارجی همان سیره متشرعه و ارتکاز متشرعه است که کسی در همه زمانها سلمانی بودند در طرف مردها و در طرف زنها هم کسی بوده که این امور را انجام می داد. و همه هم پول می گرفتند. درست است که عقد خوانده نمی شد. ولی حالت معاطاتی بود، معلوم بود که این وقتی عروس می شد، فلان زن مشاطت انجام می داد. یا بعد از عروسی هم اینطور بود. این سیره مستمره و چیزی که رایج و متداول بود و در همه ازمه بود و طبع بشر هم آن را اقتضا می کرد. این اگر می خواست منع بشود به نحو تحریمی به یک روایت به این شکل نمی شد آدم عمل بکند. این سیره و ارتکاز و سیره جاریه در عرفهای متشرعین این مانع از این می شود که بگوییم این حرام است. مانع از این می شود که باطل است و اخذ مال حرام است. این قرینه می شود بر اینکه اینها باید حمل بر کراهت بشود. و از حکم تکلیفی باید بیرون آورد.

دلیل سوم: ذات خود کسب

این است که اینجا دارد که لا بأس که داخلی است می گوید بکسب الماشطه خود کسب کمی ظهور در این دارد که نوعی معامله است. چون کسب ما لم تشارط است. معنایش این است که اصل کسب و تکسبش مانعی ندارد. می خواهد بگوید که خیلی سخت گیری نکند. کلمه کسب اینجا آمده، تشارط هم اینجا آمده، شاید در تشارط کمی فرق داشته باشد با تشرط و اینها. یعنی مبالغه در شرط و چانه زنی نکند. که متداول هم بوده که در این نوع امور دیدید الان هم در آرایش گری و اینها بی حساب و کتاب است. در این مواقع کار او کاری است که علی الاصول در این مواقع که کسی بچه اش را داماد یا عروس می کند. دست و دل بازی دارد و طرف مقابل هم همچین بی محابا چانه زنی می کنند و بیشتر می گیرند. این در مکاسب هم آمده و حرف درستی هم هست. به دلیل اینکه طبع این نوع مشاغل و حرف چانه زنی است. و طرف هم در رودروایستی قرار می گیرد. این هم یک نکته ای است که وجود دارد که ذات کار اینجور حالتی دارد و در روایت هم تعبیر کسب آمده معلوم می شود که اصل اینکه در آمدی داشته باشد مانعی ندارد. تشارط هم آمده، تشارط هم به معنای مبالغه در اشتراط است یعنی بیاید چانه زنی بکند. این اشکال دارد. یعنی اگر کسی قائل به حرمت هم بشود. یعنی این چانه زنی زیاد و افزون خواهی و افزون طلبی در این معامله یک امری است که اشکال دارد، حتی اگر حرمت را هم بگوییم. خود این البته مناسبات حکم و موضوعش اقتضا می کند که حتی اگر این هم مفهوم روایت باشد، کراهت دارد که انسان چانه زنی بکند. المؤمنون عند شروطهم و یا أوفوا بالعقود خیلی جاها با یک روایت قید خورده ولی اگر آن نکته قبلی را اضافه بکنیم. آنوقت می گوییم نمی شود اینجا قید می خورد. یعنی به کمک سیره می گوییم نمی تواند قید بخورد. علاوه بر اینکه از نظر داخلی هم روایت چون کسب آمده و بعد هم تشارط و اینها ممکن است حمل بر آن نکته بشود به خاطر راز و

رمزی که در این نوع کسبها است. بنابراین این روایت نمی تواند معارض چیزهایی باشد که قبلاً گفتیم فوقش یک کراحتی را می آورد در چانه زنی و افزون خواهی.